

## پناهندگی و جنگ: اروپا در تنگنا

اتحادیه ی اروپا پس از دهه های متوالی بحث و مناظره به منظور تحکیم قدرت اروپا و جلوگیری از وقوع جنگی دیگر در میان قدرت های بزرگ آن، شکل گرفت. امروز قایق های فکسنی ناامن در آب های مدیترانه، هر بار که لرزان و افتان و خیزان به سواحل اروپا می رسند، شکاف دیگری را در پیکر آن به وجود می آورند. وقایع روزهای اخیر، بستن مرزهای ماکدونیا و تراکم جمعیت در یونان که خود سال هاست به عنوان یکی از حلقه های ضعیف بحران در اروپا شرایط دشواری را می گذراند، سر باز کردن این زخم است. افاضات مقامات اروپایی که به اروپا نیاید و شل کردن سر کیسه به ترکیه و یونان که جلوی این موج انسانی را بگیرند، حتی از جانب ارائه دهندگانش هم نمی تواند به عنوان راه مقابله با این وضعیت قلمداد شود. سیاست اتحادیه ی اروپا در مقابل موج پناهندگی اخیر به طور عمومی و سیاست دولت ها به طور مشخص ناتوانی آن ها را در رتق و فتق این مساله به شکل فضاحت باری در معرض دید عموم گذاشته است.

□ منظورتان از این که مساله بر سر پناهندگی نیست را بیش تر توضیح دهید.

**لیلا دانش:** انشقاق در اروپا و زیر سؤال رفتن موجودیت اتحادیه ی اروپا در سال گذشته یکی از اولیه ترین عوارض موج جدید پناهندگی بود. این انسان ها از جنگ و ناامنی گریخته اند و مطابق قوانین همین جوامع سرمایه داری باید بتوانند از حق پناهندگی برخوردار شوند. اما مساله ی پناهندگی عارضه ی یک واقعیت دیگر است. این، جنگ است که این مساله را به وجود می آورد. هم جنگ و هم پناهندگی همیشه وجود داشته اند، اما در شرایطی مثل امروز که ابعاد فاجعه چنین عظیم است، بیش از هر زمان دیگری ضروری است که رابطه ی بلافصل پناهندگی با سیاست جنگ افروزان را نشان داد. کشورهای اروپایی در دو دهه ی اخیر، یعنی پس از ختم جنگ سرد، به اعلا درجه در سیاست هایی که مشخصا در خاورمیانه یا منجر به جنگ شده یا مستقیما جنگ راه انداخته، دخیل بوده اند. امروز در بحث پیرامون موج پناهندگی پیش از هر چیز باید افکار عمومی را متوجه سکوتی کرد که در مقابل سیاست جنگ افزازانه ی دولت هایشان داشته اند و یا دارند. تقویت عربستان سعودی و قطر و... و چشم بستن بر نقش تروریست های اسلامی مورد حمایت دولت های مرتجع منطقه تنها منجر به عروج داعش و ناامنی در سوریه و عراق نمی شود؛ تنها منجر به حرکات تروریستی در مثلا فرانسه و دانمارک و... نمی شود؛ عوارض مخرب این سیاست ها به مناطق جنگی محدود نمی ماند. نمی توان بیست سال بر سر مردم به اسم دموکراسی بمب ریخت و با پذیرفتن شماری پناهنده، ژست اعمال سیاست «انسانی» گرفت و افکار عمومی را در مقابل فجایع در حال وقوع تخدیر کرد؛ نمی شود به نام مبارزه با تروریسم و یا از ترس تروریسم از سیاست های دول اروپایی حمایت کرد و چشم بر عوارض این سیاست ها بست. به این معنا، بحران جاری در درجه ی اول انتقال عوارض سیاست های جنگی ای

□ مساله ی پناهندگی و موج انسان های بی پناهی که به اروپا رو آورده اند مجددا به یک مساله ی حاد و بحث برانگیز تبدیل شده است. مساله چیست؟ آیا شرایطی که منجر به افزایش پناهنده می شود، تغییر کرده است؟ موضوع را چطور می بینید؟

**لیلا دانش:** نه شرایط عمومی و نه سیاست دول اروپایی تغییر فاحشی نکرده، آن چه متفاوت است آشکار شدن ابعاد بحرانی است که اروپا با آن مواجه شده است.

در این که وقایع سال گذشته، یعنی هجوم گسترده ی پناهندگان، و فجایعی که در این رابطه اتفاق افتاد در تاریخ ثبت خواهد شد تردیدی نیست. گستردگی این موج، رنج ها و دردهایی که وقوع یافت و هم چنین حرکت های پر شوری که در دفاع از این انسان ها به راه افتاد، همگی ویژه بودند. گفته شد که چنین موج عظیمی از پناهندگی از جنگ دوم جهانی به این سو بی سابقه بوده و عموما از آن به عنوان «بحران پناهندگی» یا «بحران مهاجرت» صحبت شد. و واقعیت این است که این بحران گسترده را تنها با مساله ی پناهندگی توضیح دادن خطای بزرگی است. نه خطایی در انتخاب نام برای این بحران، بلکه خطایی است در تشخیص معضل، تعریف جایگاهش و چگونگی مقابل شدن با آن و عوارض اش. به عبارت دیگر، این بحران در حقیقت بحران پناهندگی نیست، عوارض غیرقابل اجتناب سیاست های جنگی آمریکا و شماری از کشورهای اروپایی است که در بسیاری از نقاط جهان و به طور ویژه در خاورمیانه اعمال شده است. در دوره های دیگری هم پناهندگان بی شماری از دیگر نقاط جهان به دلایل سیاسی یا اجتماعی و اقتصادی به اروپا آمده اند، اما به ندرت موج گسترده ی پناهندگی کُل سیستم را چنین با بحران مواجه کرده است. آن چه ما امروز با آن روبرو هستیم، بحران گسترده و همه جانبه ای است که اروپا را با همه ی ارزش های «دموکراتیک» اش، با اقتصاد و سیاست اش و با نقش بی تردیدش در شکل دادن به وقایع بعد از ختم جنگ سرد به آستانه ی بحران هویتی، سیاسی و حتی ایدئولوژیک کشانده است.

بلاواسطه‌ی رابطه‌ی این مساله با جنگ و سیاست‌های جنگی هم‌راه نشود، تبدیل می‌شود به بازی در زمین بانیان جنگ و سیاست‌های جنگی.

در همان ابتدای شروع موج جدید پناهندگی، گروه‌های بزرگی مشغول جمع‌آوری کمک‌های انسانی شدند و چنین روحیه و رفتاری که در سال‌های اخیر سابقه نداشت، به راستی امیدبخش بود. اما این کمک بلافاصله در پرتو گستردگی موج پناهندگی رنگ باخت. دولت‌های اروپایی یا مشغول بستن مرزها شدند و یا مشغول زیر فشار گذاشتن هم‌قطاران‌شان برای این که همه باید در حل مساله‌ی پذیرش پناهنده سهم داشته باشند. از طرف دیگر، جامعه بر سر این مساله به شدت قطبی شد. از یک سو، کمک‌های انسانی بود که با توجه به عمق و گستردگی مساله نمی‌توانست راه حل پایداری باشد؛ و از سوی دیگر، رشد افکار راسیستی و فاشیستی که عریان‌تر از همیشه به مخالفت با پناهنده و مهاجر و هر انسانی می‌پرداخت که رنگ مو و پوست متفاوتی داشته باشد. آمار حمایت از احزاب

سیاسی در بسیاری از کشورهای اروپایی تغییر کرد. و نارضایتی از سیاست دولت‌های اروپایی در برخورد به مسایل جاری عملاً به تقویت احزاب دست راستی و فاشیستی انجامید و به دولت‌های مستاصل در حل معضلات بحران اقتصادی‌ای که در سال‌های اخیر دامن اروپا را گرفته بود، امکان اتخاذ سیاست‌های ریاضت‌کشانه را داد.

□ ولی بحران اقتصادی و سیاست‌های ریاضت‌کشانه در اتحادیه‌ی اروپا پیش از موج اخیر مهاجرت شروع شده بود...

**لیلا دانش:** بله، دقیقاً. بحران اقتصادی‌ای که از حدود سال ۲۰۰۸ شروع شده بود، خود بازتاب تحولات دامنه‌دارتری در سطح جهانی بود و اروپا به شدت از این روند تأثیر گرفت. هنوز چند سال پس از این واقعه، بسیاری از کشورهای اروپایی به روال پیش از این بحران بازنگشته‌اند. ابعاد بیکاری در اروپا به شدت گسترده است. بیمه‌های اجتماعی به شدت مورد تعرض قرار گرفته‌اند. و اصولاً یک علت دخیل بودن کشورهای اروپایی در جنگ‌های جاری به ویژه در خاورمیانه وجود همین بحران اقتصادی گسترده‌ای است که سال‌هاست آن را به عنوان یک بحران ساختاری می‌شناسند که با بحران‌های گذرای پیشین در نظام سرمایه‌داری متفاوت است و این را هم تئورسین‌ها و اقتصاددانان این نظام می‌گویند.

در حقیقت، این بحران زمینه‌ساز شرکت و یا حمایت دولت‌های

است که دولت‌های اروپایی چه در هیات اتحادیه‌ی اروپا و چه به شکل منفرد در آن دخیل و یا ذینفع بوده‌اند.

تاکید بر این نکته دو هدف فوری و یک خاصیت درازمدت دارد.

**اول:** برای بستن سدی در مقابل جریان رشد یابنده‌ی راسیستی و فاشیستی در اروپا که بیش از هر زمان دیگری مشغول رای گرفتن از مردمی است که مخالفت‌شان با دولت‌هایشان را با رای دادن به این جریان‌ها نشان می‌دهند.

**دوم:** برای مقابله با سیاست‌های دولت‌هاست که شرایط جدید و موج پناهندگی را بهانه‌ای دیده‌اند برای تحمیل تغییرات ساختاری گسترده‌ای که عملاً و آشکارا امکانات و حقوق اجتماعی شهروندان اروپایی را مورد تعرض قرار می‌دهد.

اما تأثیر درازمدت توضیح این مساله که موج پناهندگی حاضر نتیجه‌ی دخالت‌های مستقیم یا غیرمستقیم دولت‌های اروپایی در دامن زدن به جنگ‌هاست، چیست؟ بخشی از مردم اروپا که تبلیغات و سیاست‌های دولت‌هایشان را در توضیح این



که مشغول استقرار دموکراسی در خاورمیانه هستند باور کرده بودند، باید امروز ربط مساله‌ی پناهندگی جدید را با سیاست دولت‌هایشان بفهمند. باید متوجه شوند که چشم بستن بر سیاست‌های جنگ طلبانه‌ی دول اروپایی و یا حمایت آشکار و غیرآشکارشان از جنگ‌ها و فروش سلاح و... یک عامل مهم توضیح دهنده‌ی مشکلی است که به آن می‌گویند «بحران پناهندگی»! مادامی که دولت‌ها برای این سیاست‌شان زیر فشار نباشند، کماکان در حالی که سلاح در اختیار تروریست‌های القاعده و دولت‌های مرتجع بانی جنگ و فساد و ناامنی می‌گذارند؛ مشغول حداقل دست‌مزدها به بهانه‌ی حل مساله‌ی پناهندگی و ورود پناهندگان به بازار کار هم می‌شوند. بله، پرداختن به مساله‌ی پناهندگی و فاجعه‌ی انسانی در شرف وقوع مهم است؛ ولی اگر این مباحث و فعالیت‌ها با نشان دادن

بر این که در توضیح معضلات موج پناهندگی باید به توضیح سیاست‌هایی پرداخت که این وضعیت را ایجاد کرده‌اند.

□ اما به هر حال پناهندگی یک حق است از مجموعه‌ی «حقوق بشر» و این پناهندگان که عموماً هم شرایط بسیار دشواری داشته‌اند، به کمک احتیاج دارند. به این چه پاسخی باید داد؟

**لیلا دانش:** بله پناهندگی یک حق است و مثل هر حق دیگری باید پاس داشته شود. به این معنا، قطعاً باید برای برخورداری این انسان‌ها از همین حقوق موجود تلاش کرد. با این حال به چند نکته‌ی مهم باید در این زمینه توجه کرد:  
- دفاع از حق پناهندگی باید توأم باشد با توضیح رابطه‌ی موج گسترده‌ی پناهندگی با سیاست‌های جنگی‌ای که عموماً مورد حمایت دولت‌های اروپایی بوده است.  
- دفاع از حق پناهندگی باید توأم باشد با تقابل و ایستادگی



در مقابل دولت‌هایی که موج جدید پناهندگی را محمل اعمال سیاست‌هایی کرده‌اند که دستاوردهای سده‌ی گذشته طبقه‌ی کارگر این کشورها را مورد تهاجم قرار می‌دهد مثل حق دست‌مزد پایین برای مهاجرین، کار رایگان مهاجرین و... در برخی کشورها (مثل آلمان) علناً گفته شده که مهاجرین جدید قرار است کمبود نیروی کار را جبران کنند که به نوبه‌ی خود این هشیاری را می‌طلبد که سازندگان جدید جامعه باید از همان حقوقی برخوردار شوند که سازندگان دیروزش برخوردار بودند... در مورد همین وقایع چند روز اخیر، یعنی مهاجرینی که در یونان عملاً حبس شده‌اند و اجازه‌ی عبور از مرزهای ماکدونیا را برای رسیدن به نقاط دیگر اروپا ندارند، هم کافی نیست که فقط از حق پناهندگی دفاع کنیم. هر کدام از این دولت‌ها با آمار و ارقام از محدودیت ظرفیت‌های اجتماعی و اقتصادی شان

اروپایی در سیاست‌های جنگ افروزان‌ی سال‌های اخیر بوده است.

در عین حال، مساله صرفاً بر سر اتحادیه‌ی اروپا و حمایت فعال و غیرفعال اعضای آن از جنگ‌های جاری نیست. فراموش نکنیم که درگیری حاد بین ناتو و روسیه در یک سال و نیم گذشته که جهان را تا پرت گاه یک جنگ گسترده برد، معادلات بسیاری را عوض کرد. با این که مساله ظاهراً بر سر دفاع از «دموکراسی» در اوکراین بود، اما به سرعت معلوم شد که پشت این تبلیغات گسترده‌ی جنگی، در حقیقت همان طور که گفته می‌شد مساله بر سر «زمین‌گیر کردن روسیه» به عنوان یک حامی فعال حکومت بشار اسد در سوریه بود. در همین دوره بود که داعش هم که خود محصول سیاست‌های جنگی آمریکا و دیگر حامیانش در غرب و هم چنین دول مرتجع خاورمیانه است، به یک فاکتور جدید در تحولات منطقه تبدیل شد. تهدیدات دول اروپایی علیه روسیه و آماده‌باش‌ها و مانورهای نظامی نتوانست دولت

روسیه را به عقب نشینی وادارد و این بار روسیه با وارد شدن در جنگ «علیه داعش»، وارد همان بازی‌ای شد که قرار بود با زمین‌گیر شدن در وقایع اوکراین از آن دور نگه داشته شود. دور جدیدی از بمب ریختن بر سر مردم عراق و سوریه شروع شد. موج اخیر پناهندگی‌ها در ابعاد بی‌سابقه‌اش تقریباً از همین دوره آغاز شد. گفته می‌شود که دولت ترکیه که حضور روسیه و دفاعش از سوریه را تهدیدی علیه خود می‌دید، با گشودن راه برای مهاجرت به اروپا می‌خواست توجه ناتو را به موقعیت خطیر خود جلب کند. صحت یا عدم صحت این مساله

را شاید بشود با سرازیر شدن کمک مالی اروپا به ترکیه برای ممانعت از موج پناهندگی سنجید. آن چه مسلم است، این که بمباران‌های جدید در منطقه‌ی خاورمیانه این بار با موشک‌ها و هواپیماهای روسی هم ادای سهمی بود در جنگ‌های بیست ساله‌ای که بخش وسیعی از خاورمیانه را به ویرانه تبدیل کرده است. ادای سهمی که به نوبه‌ی خود فشار گسترده‌ای را بر اروپا وارد کرد که فی‌الحال از عوارض بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ خلاص نشده بود.

در حقیقت می‌توان گفت که موج جدید پناهندگی اخیر به تعاقب عوارض بحران مالی و بر متن کشمکش‌های میان اتحادیه‌ی اروپا و روسیه، اروپا را در معرض یکی از مهم‌ترین بحران‌های هویتی خود پس از ایجاد اتحادیه‌ی اروپا قرار داده است. اخبار شکاف‌ها و ترک‌های اتحادیه‌ی اروپا هم خود گواهی است



آخر بیش از آن که ناشی از حمایت متعهدانه به حقوق برابر زن و مرد و مخالفت با عوارض فرهنگ پدر/ مردسالار باشد، ناشی از روحیه و رویکرد ضد پناهنده بود. افکار محافظه کار دست راستی و ضد پناهنده نگران آزادی عمل اجتماعی آحاد جامعه و در این جا زنان نیست، در پی گسترش فضای منفی علیه پناهندگان است. تشخیص این مساله اصلا سخت نیست. و به هیچ وجه هم محتاج امتیاز دادن به پناهندگانی که قطعا حامل این فرهنگ عقب مانده هم هستند، نیست. منظور این است که نه می شود پناهنده را به جرم آمدن از یک کشور مسلمان در ردیف تروریست ها گذاشت؛ نه می شود هر عمل کرد شناخته شده ای از فرهنگ اسلامی را به پای همه ی این انسان ها گذاشت؛ و نه می توان ساده لوحانه امکان حضور مرتجعین اسلامی دخیل در سیاست های جنگی جاری را منتفی دانست.

مساله مهم این است که کسی که درک روشنی از چرایی وقایع اخیر داشته باشد، به راحتی در دام این چاله چوله های انحرافی نمی افتد.

\* \* \*

### پانویس:

۱- به نقل از روزنامه ی «داگنز نی هتر» در هفته ی آخر فوریه در مقاله ای پیرامون شکایت علیه فیس بوک در آلمان به دلیل عدم حذف کامنت های راسیستی ضد پناهندگان.

مارس ۲۰۰۶

می گویند؛ از زبان نمایندگان اتحادیه ی اروپا و یا حتی نهادهای وابسته به سازمان ملل پیام «به اروپا نیاید» را سر می دهند؛ در چنین شرایطی اگر در برخورد به مساله ی پناهندگی فقط در حیطه ی حقوق پناهندگی بمانیم، به سرعت خلع سلاح خواهیم شد. مساله ی پناهندگی در اروپای امروز بیش از هر زمان دیگری محصول سیاست های همین دولت هاست. تفهیم و ترویج این درک، هم پناهنده را در موقعیت بهتری می گذارد؛ هم به فعالین اجتماعی که دنبال راهی برای کمک به این انسان ها هستند، پشتوانه ی سیاسی و اجتماعی محکمی می دهد؛ و هم می تواند افکار عمومی را که به سرعت در معرض جذب شدن به راست مرتجع به ظاهر معترض است، در مسیر دیگری قرار دهد. به طور خلاصه برای دفاع از این پناهندگان، ارجاع به کنوانسیون ژنو لازم، ولی به شدت ناکافی است.

□ ورود گسترده ی پناهندگان و مهاجران به هر حال می تواند یک شوک فرهنگی نیز با خود داشته باشد. در همین دوره مواردی از اذیت و آزار جنسی در رابطه با پناهندگان جدید گزارش شد که افکار عمومی را به خود جلب کرد. شاید بد نباشد بحث را با توجه با این که هشت مارس هم نزدیک است، با توضیحی در این مورد خاتمه دهیم.

**لیلا دانش:** در این که موج گسترده ی پناهندگی شوک فرهنگی با خود به هم راه دارد، تردیدی نیست. و این شوک فرهنگی هم تنها ناشی از این نیست که اغلب این پناهندگان از کشورهای مسلمان می آیند و یا مسلمان هستند. بسیاری از این مردم خود قربانیان سیاست های ارتجاعی اسلامیون در قدرت و یا در اپوزیسیون هستند. در عین حال، اصلا بعید نیست که در میان این پناهندگان کسانی هم باشند که خود از وابستگان این جریان ارتجاعی هستند که با گسترش جنگ مجبور به ترک کشورشان شده اند. مسئولیت تشخیص و هویت یابی کسانی که خود از مجریان سیاست های ارتجاعی و دامن زدن به جنگ ها بوده اند اصولا با دولت هاست. ولی فعالین دفاع از حقوق پناهندگی نمی توانند مقهور افکار اروپامحورانه ای شوند که هر غیرخودی ای را به راحتی در حصار «فرهنگ» خرد می کند. در عین حال، فراموش نکنیم که افکار عمومی دست راستی اروپا آن جا که نمی خواهد با نشان دادن عکس های آشویتس رُک و راست بگوید به هتل پنج ستاره ی لهستان خوش آمدید (۱) به دستاویزهای فرهنگی متوسل می شود. نمونه ی این مساله همان بحث هایی است که بر سر اذیت و آزار جنسی در کلن (آلمان) و حتی سوئد مطرح شد. وجود اذیت و آزار جنسی علیه زنان، مادامی که فرهنگ و تفکر مردسالار میدان عمل دارد، امری غیرقابل انکار است. این پدیده نه فقط در کشورهایی که زنان حقوق اجتماعی پذیرفته شده ای ندارند، بلکه حتی در همین کشورهای غربی نیز موجود است و تا جایی که به مبارزه برای حقوق برابر انسان ها برمی گردد باید مستمرا جزیی از مبارزه ی فرهنگی عمومی علیه فرهنگ پدر/ مردسالار باشد. اما ماجرای اذیت و آزارهای جنسی در ماه های